

حدود دخالت مردم در اجرای احکام

مجله علمی پژوهش در حقوق، فقه، فلسفه و الهیات (سال ششم)
شماره ۱۹ / بهار ۱۳۹۹ / ص ۲۱-۱۲

زهرا کلبادی نژاد^۱، محمد جعفری هرندی^۲، محمد کاظم رحمان ستایش^۳

^۱ دانشجوی دکتری رشته فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشکده حقوق، الهیات و علوم سیاسی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران
^۲ دانشیار گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، واحد یادگار امام خمینی (ره)، شهرری، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.
^۳ استاد یار گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشکده حقوق، الهیات و علوم سیاسی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران. استاد مشاور

نویسنده مسئول:

محمد جعفری هرندی

چکیده:

احکام دینی در دو بعد تشریع و اجراء بسیار قابل توجه هستند. باتوجه به این که تشریع احکام، توسط خداوند باری تعالی و سپس نمایندگانش؛ پیامبر (ص) و معصومین (ع) صورت می پذیرد و باید توسط مکلفان به اجرا در آید و بعد از اینکه استنباط احکام به استناد موازین دینی، با مجتهدین دین است، این سوال مطرح می شود که آیا مردم نیز می توانند در حوزه تشریع و سپس به اجرا در آوردن آن مداخله نمایند یا خیر؟ نویسنده در این مقاله بر آن است که حدود دخالت مردم و راهکارهایی که برای مشارکت آنان در قانونگذاری و اجرای احکام وجود دارد و چگونگی قابل تحقق بودن آن را تبیین نماید.

لذا به بررسی جایگاه تشریع، شورا و بیعت در آموزه های دینی با توجه به عملکرد پیامبر (ص) و امامان معصوم و صحابه پرداخته و اظهار می نماید: همانطور که بسیاری از کارهای مهم اجتماعی و دینی از آغاز رسالت پیامبر براساس بیعت و مشورت حل و فصل می شد و اصل حکومت نیز ناشی از بیعت و تعهد مردم بوده و کارهایی که حکم خاص به لحاظ شرعی در مورد آن وجود نداشته، به شور نهاده می شد و مردم در قانونگذاری و اجرای احکام و تعیین مجری دخالت داشته اند پس امروزه نیز مردم می توانند در امر قانون گذاری و اجرای احکام سهیم باشند همانطور که نماد آن امروز در جامعه اسلامی ما مجمع تشخیص مصلحت نظام و شورای نگهبان و مجلس شورای اسلامی می باشد.

کلمات کلیدی: تشریع، اجراء، بیعت، شورا

۱- مقدمه:

احکام دینی و هر حکمی در دو بُعد قابل توجه است یکی بُعد تشریع و دیگری بُعد اجراء لذا در تشکیلات قانونی عرفی نیز قوه مجریه را از قوه مقننه و قوه قضاییه جدا می‌کنند. کار تشریع مخصوص خداوند است که در اصطلاح فقهی از آن به نام شارع یاد می‌شود. و همه مکلفان نیز موظف به اجرای این احکام هستند.

با توجه به اینکه در حوزه تشریع ابتدا خداوند باری تعالی و سپس نمایندگان او (ص) و معصومین (ع) هستند دخالت می‌نمایند که باید گفت دخالت هم کرده‌اند و بعد از استنباط احکام که به استناد موازین دینی، با مجتهدین دین است؛ این سؤال مطرح می‌شود که آیا مردم نیز می‌توانند در حوزه تشریع و قانونگذاری و یا اجرای احکام، مداخله نمایند یا خیر؟ و اگر می‌توانند، حدود دخالت مردم تا چه حد است؟ و چه راهکارهایی برای مشارکت مردم در قانونگذاری و اجرای احکام وجود دارد و چگونه این امر قابل تحقق است.

در آموزه‌های دینی به سه واژه که مرتبط با قانونگذاری و اجرای قانون است برخورد می‌شود که عبارتند از تشریع، شورا و بیعت. در این نوشتار نگارنده بر آن است تا با بررسی جایگاه این سه واژه در آموزه‌های دینی و حدود کارایی هر یک در حوزه دین، با توجه به عملکرد پیامبر (ص) و امامان معصوم و صحابه، حدود و مشارکت مردم در قانونگذاری و اجرای احکام توسط مردم را تبیین نموده و اظهار نماید: همانطور که بسیاری از کارهای مهم اجتماعی و دینی از آغاز رسالت پیامبر بر اساس بیعت و مشورت حل و فصل می‌شد و اصل حکومت نیز ناشی از بیعت و تعهد مردم بوده و در جامعه اسلامی هیچ کس نمی‌توانسته بدون تحقق بیعت تشکیل حکومت دهد و بخصوص در اجرای احکام و تنظیم امور جامعه اساس کار محسوب می‌شده و کارهایی که حکم خاص به لحاظ شرعی در مورد آن وجود نداشت به شور نهاده می‌شده و مردم در قانونگذاری و اجرای احکام دینی و تعیین مجری و ... دخالت داشته‌اند؛ امروزه نیز مردم می‌توانند در امر قانونگذاری و اجرای احکام سهیم بوده و بیعت نیز می‌تواند به گونه‌های مختلفی قابل تحقق باشد و یا نظر مردم در امر قانونگذاری و امور اجرایی مورد شور قرار گیرد.

همانطور که هم اکنون در جمهوری اسلامی ایران شورای نگهبان که منتخب مردم است در مخالفت یا عدم مخالفت مصوبات مجلس با موازین شرعی به رایزنی پرداخته و حاصل مشورت خود را ابراز می‌دارند و همچنین نظر مجمع تشخیص مصلحت نظام، که درپاره‌ای از موارد ناظر به امر شرعی است برگرفته از مشورت اعضاء و رأی اکثریت است. و چنین رأیی؛ به ویژه وقتی مورد نظر فقهای شورای نگهبان در خصوص مخالفت مصوبه، با موازین شرعی باشد لزوماً جنبه شرعی بخود می‌گیرد.

و مردم همواره از طریق انتخاب رئیس جمهور و نمایندگان مجلس شورای اسلامی و شوراهای شهر و روستا، توسط منتخبان و نمایندگان سیاسی منتخب خود، می‌توانند نظرات و سلاقی و انتظارات خود را دنبال کرده و جامعه عمل ببوشانند و با استفاده از صندوق‌های رأی در پی تحقق خواسته‌های خود باشند.

۲- نحوه‌ی مقرر داشتن حکم شرعی

تشریع مصدر است از «شَرَعَ» از باب تفعیل و از ریشه لغوی الشریعه گرفته شده است و از نظر لغوی دو معنا از آن استنباط می‌شود. ۱- راه مستقیم (جائیه/۱۸)؛ ۲- راه ورود به آب جاری به قصد نوشیدن (سایس، ۱۵، ۱۳۹۴). بدین گونه واژه شریعت در اصطلاح فقها برای احکامی که خداوند پی‌ریزی کرده به کار برده شده است لذا می‌توان گفت: مقصود از تشریع بیان و وضع احکام برای موضوعات است؛ خواه آن موضوعات از عرف و طبیعت گرفته شود، مانند بیع و شرب خمر یا آنکه شارع آن را تعیین و تعریف نماید، مانند نماز و روزه.

کار تشریع مخصوص خداوند است که در اصطلاح فقهی به نام شارع یاد می‌شود و چون بیان احکام بوسیله پیامبران یا امامان معصوم است؛ با تسامح، به پیامبر و امام هم شارع گفته شده است. تشریع ناظر به امور واقعی نیست بلکه مستند به اراده شارع بوده که در یک زمان حکمی را صادر می‌کند و ممکن است این حکم برای همیشه باقی بماند و یا اینکه پس از چندی نسخ گردد یا جای خود را به حکم دیگری بدهد. از بررسی قرآن و سنت بر می‌آید که شارع، احکام کلی را بیان داشته و در ضمن بیان آنها به موضوعات و موارد خاصی هم اشاره نموده ولی موضوعاتی هم وجود دارد که حکمی برای آنها مقرر نداشته است و می‌توان گفت که شارع در مورد آن سکوت کرده است. و از آنجایی که جامعه اسلامی به همان بساطت و سادگی نخستین خود باقی نماند و رفته رفته توسعه یافت و با پیچیدگی روابط افراد، مسائل جدیدی مطرح و نظرات متفاوتی ابراز شد. لذا می‌توان احکام فقهی را به دو دسته منصوص و مستخرج تقسیم کرد. از مجموع آیات و تاریخ اسلام و روش پیامبر و شیوه مسلمانان صدر اسلام می‌توان برداشت کرد که آن چه خداوند برای آن حکمی بصورت خاص یا عام تعیین کرده در محدوده تشریع وارد است اما در مورد موضوعاتی که مسکوت گذاشته شده یا اصلاً آن زمان آن موضوع مطرح نبوده و عموماً دینی هم شامل آن نمی‌شده از شمول حکم شرعی خارج دانست و با تعقل و عرف عقلاً در خصوص آن تصمیم گرفت. اصول عملیه که در اصطلاح اصولیان هنگام شک در امر شرعی بکار گرفته می‌شود، بهمین جهت مورد بحث قرار گرفته است؛ چه از اصول عملیه،

بخصوص اصل برائت، عمدتاً در جایی استفاده می‌شود که حکمی مورد شک قرار گیرد و شارع در خصوص آن چیزی بیان نکرده باشد. همچنین چگونگی بکارگیری عقل و کنکاش در میزان کارآئی آن در اثبات احکام شرعی در همین سمت و سوء است. مجتهدان اصولی بر خلاف اخباریون براین باورند که همه کارهای مکلفان مورد امر و نهی شارع قرار نگرفته و اگر پس از بررسی مستندات فقهی در خصوص موردی حکمی یافت نشد می‌توان آن مورد را از محدوده تشریع خارج دانست. البته قطعاً عبادات و نحوه پرستش خدا در حوزه تشریع بوده و مردم نمی‌توانند کاری را بعنوان عبادت اختراع کنند و افزون بر عبادات آنچه را شارع تحریم یا باطل اعلام کرده نیز داخل محدوده تشریع است و بطور کلی آنچه را شارع متذکر شده و حکمی برای آن مقرر داشته در حوزه تشریع جا دارد و بقیه امور از حوزه تشریع خارج است.

۳- حدود تشریع :

ما در مسائل شرعی دو حوزه داریم یکی حوزه تقنین و دیگری حوزه اجراء. با توجه به اینکه در حوزه تشریع، ابتدا باید خداوند باریتعالی و سپس نمایندگانش که پیامبر(ص) و معصومین (ع) هستند دخالت نمایند که باید گفت دخالت هم کرده‌اند و بعد از استنباط احکام که به استناد موازین دینی با مجتهدید دین است، این سؤال مطرح می‌شود که: آیا غیر اینان کسانی دیگر هم می‌توانند در حوزه تشریع (قانونگذاری) دخالت نمایند یا خیر؟

این سؤال، سؤال مهمی است که برمی‌گردد به مسأله نمایندگان مردم برای وضع قوانین، بخصوص وقتی نوبت به قوانین شرعی همچون: حدود، ارث، دیات و بیع می‌رسد؛ که نمایندگان مردم در مجلس شورای اسلامی تا چه حد، توان و اختیار تصویب چنین قوانین شرعی را دارند و همچنین بعد نوبت می‌رسد به مسائلی که عرفی می‌باشد همانند شورای شهر و یا شوراهای و انجمن‌هایی که منتخب مردم می‌باشند. جواز یا عدم جواز دخالت اینان در امور شرعی و اینکه قانونگذاران فعلی، یعنی مجلس تا چه حد می‌توانند در حوزه دین و فقاقت دخالت نمایند، از جمله مسائل مهمی می‌باشد که باید به آنان پاسخ داده شود و تا کنون پاسخ قابل توجهی به آن داده نشده است.

و همچنین اگر جواب به این پرسش مثبت باشد باز هم این سؤال را بیش روی داریم که اگر می‌توانند دخالت نمایند مگر اینان از شئون مجتهدین و فقها نمی‌باشد؟ قابل توجه اینکه به عنوان نمونه می‌توان از اصلاح مواد ۹۴۶ و ۹۴۸ قانون مدنی در مورد ارث بردن زوجه از اموال غیر منقول زوج و حذف ماده ۹۴۷ قانون مدنی در سال ۱۳۸۷ که نظر مشهور فقها بوده و واکنش و مخالفت فقهایی همچون آیت‌الله سبحانی را در پی داشت نام برد. قابل ذکر است که این فقیه بزرگوار با ارسال نامه‌ای به نمایندگان مجلس متذکر شد که: « قانونگذاری دو مرحله دارد؛ ۱- تبیین حکم شرع از کتاب و سنت که این بر عهده فقیهان است. ۲- تصویب قوانین در مسایل اجتماعی و اقتصادی و سیاسی در حدود قوانین شرع، که وظیفه نمایندگان محترم است.» و تحدید زوجه از مسایل شرعی است که فقیهان اسلام باید در مورد آن نظر دهند و آنگاه مجلس برای اجرای این حکم، برنامه‌ریزی نماید. آنچه بر عهد مرجع تقلید گذارده شد غیر از وظیفه‌ای است که بر عهده نمایندگان محترم است. مسئله ارث زوجه از زمین و یا تساوی دیه زن و مرد از مسایل فقهی است که از صلاحیت مجلس کاملاً بیرون است و باید در مورد آن به فقها مراجعه کرد. (روزنامه عصر ایران، کدخبر ۶۳۶۵۲، بهمن ۱۳۸۷).

لذا با توجه به شواهد بالا ما ملاحظه می‌کنیم که در ذهن فقها چنین مسأله‌ای بوده که مجلس نباید در چنین اموری دخالت کند. البته محقق در صدد وارد شدن به این مسأله نمی‌باشد ولی قابل ذکر این که چنین موضوعاتی قابل سؤال می‌باشد.

۴- مرحله اجرای احکام

و اما در مرحله اجرای احکام شرعی آنچه مورد نظر محقق است این می‌باشد که: آنچه به لحاظ شرعی تقنین شده و لازم الاجراء است چه میزانی از آنها به عهده مردم می‌باشد و مردم می‌توانند در آن دخالت نمایند؟ در اینجا می‌توان موضوع را به دو بخش تقسیم کرد: یک بخش از مسائل اجرایی مربوط به احکام فردی و بخش خصوصی است که خود مردم باید آن را انجام دهند و اما بخش دیگر آن مربوط به مسائل اجتماعی می‌شود همانند امر به معروف و نهی از منکر که در راس بوده و معرکه آراء می‌باشد که مردم تا چه حد می‌توانند در آن دخالت نمایند و آیا از وظایف مردم است یا خیر و اگر هست آیا مردم در اجرای آن اجبار دارند یا می‌توانند آن را اجراء نمایند؟ و اینکه آیا مردم مستقیماً باید دخالت کنند یا اینکه باید بدستور حاکم عمل نمایند؟ امر به معروف و نهی از منکر از جمله واجباتی است که سخت مورد توجه بوده، و آیاتی که در آنها به خصوص از ترویج معروف و جلوگیری از منکر سخن به میان آمده و آیات مربوط به جهاد هم در همین راستا است و چون جهاد اسلامی که بزرگترین امر به معروف و نهی از منکر است به دستور پیامبر انجام می‌شد، چگونگی آن از سوی آن حضرت تبیین می‌گشت عمل پیامبر(ص) در جنگ‌ها به عنوان سنت، مأخذ احکام جهاد گشت و بعدها هم در کتب فقهی، بدین ترتیب برای جامعه و مردم سوالی مطرح نمی‌شد که چگونه امر به معروف و نهی از منکر را انجام دهند و همه احکام و تشریفات آن را در قول و عمل پیامبر، آن هم به صورت مستمر مشاهده می‌کردند. به هر حال « بعضی بر آن شدند که وجوب امر به

معروف و نهی از منکر با دل و زبان، آن هم در صورت قدرت است نه چیز دیگر و درست نیست که در این مورد از دست یا شمشیر استفاده شود. این نظر را سعد بن ابی وقاص و اسامه بن زید و عبدالله بن محمد و محمد بن مسلم انتخاب کرده و به همین جهت آنان کناره گیری (اعتزال) را برگزیده و در جنگ حضرت علی (ع) و معاویه شرکت نکردند» (احمد امین، ۱۹۳۳، ۳، ۶۴). در حالی که صحابه دیگر چون حضرت علی و یارانش از یک سو و عایشه و اصحاب جمل از سوی دیگر بر آن بودند که حمایت از کار حق واجب است. درسختن صحابه رسول خدا (ص) جمله «امر به معروف و نهی از منکر» چنان که بعداً مصطلح شد کم تر آمده و این اصطلاح پس از پیدایش گروه هایی چون خوارج و معتزله متداول گشت. اولین بار خوارج بودند که هنگام مخالفت با حضرت علی (ع) از این اصطلاح بیشتر استفاده کرده و حتی آن را از اصول مذهب خود قرار دادند. خوارج از جمله کسانی بودند که به هیچ وجه تقیه را در این زمینه قبول نداشته و امر به معروف و نهی از منکر را به محض پیدا شدن عنوان معروف و منکر بدون هیچ شرطی واجب دانسته و حاضر بودند جان خود را در این راه از دست بدهند و اما معتزلیان برای اجرای امر به معروف و نهی از منکر شرایطی را قایل شده بودند و می گفتند: «در صورتی اجرای امر به معروف و نهی از منکر واجب است که مکلف معروف و منکر را بشناسد و توان این کار را هم داشته باشد.» (احمد امین، ۱۹۳۳، ۳، ۶۷). امامان شیعه به خصوص حضرت امام حسین (ع) در قیام خود بارها و بارها بر امر به معروف و نهی از منکر تأکید کرده و در آن جا که هدف خود را در رفتن به کوفه و پاسخ مثبتی که به دعوت کوفیان داده بیان می کند به این امر اشاره دارد: «..... من بیهوده و برای فساد و ظلم خروج نکردم بلکه خروج کردم برای درخواست اصلاح امت جدم صلی اله علیه و آله و بر آنم که امر به معروف و نهی از منکر کنم و برابر سیره جدم و پدرم علی بن ابی طالب علیه السلام بسپارم (مجلسی، ۱۴۰۳، ۴۴، ۲۲۹). عالمان شیعه نیز امر به معروف و نهی از منکر را در کتب فقهی به بحث گذارده اند و انجام این فریضه را متوجه فرد و در پاره ای از موارد از شئون حاکم تلقی کرده اند. به طور کلی باید گفت که امر به معروف و نهی از منکر جزء آن دسته از احکامی است که در اجرا مواجه با مشکلات و بگو مگو هایی شده است.

و در میان فقه های شیعه نیز نظراتی در این زمینه ارائه می شود و اکثر فقه های شیعه بر آنند که امر به معروف و نهی از منکر با دل و زبان و دست در صورتی است که مکلف بداند ضرری متوجه او و کس دیگری در حال و آینده نخواهد بود و اما هرگاه امر به معروف و نهی از منکر به این شکل باشد که بخواهد مردم را از راه تأدیب و کشتن افراد و ایراد جراحات، وادار به کاری کند یا از منکری باز دارد، واجب نخواهد بود مگر با اجازه سلطان زمان.

(شیخ طوسی، بی تا، النهایه فی مجرد الفقه و الفتاوی، ۲۹۹؛ علامه حلی، ۱۴۱۸، ۵۲۵؛ ابن ادریس، ۱۴۱۰، ۳، ۵۳۷؛ محقق حلی، ۱۴۰۹، ۱، ۵۹؛ شهید اول، ۱۴۱۱، ۷۵).

از مجموع نظرات فقه های شیعه می توان چنین نتیجه گرفت که برای عمل به معروف و ترک منکر که معمولاً نیازمند اعمال فشار است حداقل اجازه حاکم لازم است و انجام آن بصورت کامل و همه گیر به طوری که بتوان هدف مورد نظر آن را بدست آورد نیازمند حکومت است و خود مردم نمی توانند مستقیماً دخالت نمایند.

از طرفی دیگر این سؤال به ذهن می رسد که مردم تا چه حد وظیفه دارند مصوبات قانونگذاران یعنی حکام را خارج از حوزه شریعت اجراء نمایند؟ آیا وظیفه آنان اجراء است یا خیر؟

البته سؤالی که بین مردم همیشه شایع است این است که مردم می گویند قانوناً اینگونه است و باید قوانین مصوب را اجراء کرد ولی شرعاً چطور؟ و مردم همیشه اینگونه ذهنیت دارند که بین قانون و شرع فاصله می باشد.

لذا این موارد نیز در حوزه شریعت باید بحث شود که آیا مردم به لحاظ شرعی وظیفه دارند که قوانین مصوب را اجراء نمایند؟ و اگر اجراء نکنند گناه کرده اند؟

۵- شورا

مسأله شورا یکی از دقیق ترین و در همان حال بحث انگیزترین موضوعاتی است که پیوند تنگاتنگی با بعضی از مهمترین مسائل از قبیل: امامت، حکومت و رهبری، قانونگذاری، اجرای احکام و غیره دارد. اصل قانون شورا، امروزه به عنوان یکی از پایه های اصلی حکومت داری در سطح دنیا، بویژه جهان اسلام است. هر چند که گستره و چگونگی بکارگیری آن، نیازمند کاوش بیشتری است. امت اسلام بر ممنوع بودن جریان دهی شورا در مواردی که حکم آن از طریق وحی و به واسطه پیامبر (ص) دریافت شده باشد اتفاق نظر دارند اما مشورت و رأی زنی در حوزه اجرای احکام شرعی از اهمیت ویژه ای برخوردار بوده است و می توان گفت که شورا در چگونگی اجرای احکام شرعی که نص صریح درباره آن وجود ندارد، می تواند دخالت تام داشته باشد لذا می توان گفت که شورا یکی از مواردی می باشد که مردم می توانند بوسیله آن در اجرای احکام و چگونگی اجرای آن یا تعیین مجری دخالت نمایند. به همین جهت شورا در حوزه اجرایی احکام، دارای جایگاه ویژه ای می باشد. علاوه بر اینکه قرآن کریم یکی از صفات پسندیده مؤمنان را شورائی بودن کارشان دانسته است (شوری، ۳۵). تاریخ اسلام نیز حاکی از تصمیم گیری های مهم و سرنوشت سازی است که به شور گذاشته شده بود و همه اینان می رساند که استمداد از آراء جمع و به شور

نهادن کارها، اعم از کارهای شخصی و یا کارهای اجتماعی و اجرایی، مورد توجه مسلمانان بوده و بزرگان دین به این امر توصیه کرده و حتی به صورت رویه در آمده بود.

پیامبر اسلام(ص) در بسیاری از موارد برای رسیدن به هدف خود از ابزار مشورت و رایزنی بهره برده بدون آنکه منتظر وحی الهی باشد، گرچه امکان داشت پس از شور کردن، حاصل مشورت، بوسیله وحی الهی تأیید و یا نفی شده باشد و نمونه آن در جنگ بدر است که پیامبر با اصحاب خود در مورد اسیران مشورت کرد و همه بر آن بودند که از آنان فدیة گرفته شود اما آیه «ما کان أن یکون له اسری» نازل شد (الأربلی، ۱۹۸۵، کشف الغمّة، ۱۰۳۹). و همچنین می‌توان از مشورت پیامبر در جنگ احد و خندق نیز نام برد (ابن کثیر، ۱۹۸۸، البدای و النهایه، ۱۰۹، ۴۰).

پس از رحلت پیامبر اسلام و استقرار حکومت اسلامی، مسائل تازه‌ای مطرح شد که حاکم وقت می‌بایست در مورد آن‌ها تصمیم بگیرد در حالی که حکم خاصی در زمان نزول وحی و حیات رسول خدا برای آنها مقرر نشده بود لذا حاکمان با استمداد از شورا به حل این مسائل می‌پرداختند به عنوان نمونه وقتی گروهی از اعراب مرتد شده و از پرداخت زکات امتناع ورزیدند ابوبکر صدیق در مورد جنگ و کشتار آنان رایزنی کرد (ابن عساکر، ۱۹۹۵، تاریخ مدینه دمشق، ۱۰۲۵۸). و چون مردم سخن به تفاوت گفتند ابوبکر گفت ای ابوالحسن تو چه می‌گویی؟ علی (ع) گفت: من به تو می‌گویم اگر آنچه را پیامبر (ص) گفته ترک کنی بر خلاف سنت او (ص) عمل کرده‌ای. و ابوبکر گفت آنچه تو گفתי خواهم کرد اگر چه از سخت بازم دارند (شمس‌الدین دمشقی، ۱۴۱۵، جواهر المطالب، ۱۰۲۶۱). و نمونه دیگر طرف مشورت قرار گرفتن حضرت علی(ع) توسط خلیفه وقت عمر می‌باشد که در زمینه مجازات کردن شارب خمر که برای اینکار حد و مجازاتی تعیین نگشته بود از حضرت علی (ع) سؤال کرد و حضرت به استناد آیه قذف، حد شارب خمر را هشتاد تازیانه قرار داد و عمر هم به همین نظر عمل کرد (شافعی، ۱۹۸۳، الام، ۸، ۲۶۶).

ملاحظه می‌شود که عمر با فقهاتی که داشت با اصحاب مشورت می‌کرد تا بدان جا که چون رویدادی نزدش مطرح می‌شد می‌گفت علی را نزد من بیاورید و زید را فرا خوانید و آنگاه با آنان شور می‌کرد (احمد امین، ۱۹۶۴، فجر الاسلام، ۲۳۹). می‌توان گفت همه اینان دلیل بر روا بودن اصل شورا و حکم ناشی از آن می‌باشد و بخوبی نیز بر این امر دلالت دارد که چون از معصوم خواسته می‌شد حکمی را در مقام مشورت بیان کند قبول می‌فرمود تا طرف شور قراگیرد و طرف مقابل هم آن حضرت را به عنوان یک فرد مسلمان، نه امام معصوم طرف سؤال و مشورت قرار می‌داد.

افزون بر اینکه حضرت علی (ع) به درخواست مشورت با شخص حاکم وقت پاسخ مثبت می‌داد و نظر خویش را در حکمی بیان می‌فرمود و می‌پذیرفت که با همگنان خود که از اصحاب رسول خدا بودند به مشورت بنشینند و طبعاً می‌بایست حاصل مشورت را، اگر چه بر خلاف نظر آن حضرت بود، قبول کند. شرکت حضرت علی(ع) در شورای شش نفره که سرانجام به گزینش عثمان بعنوان خلیفه منجر شد و حضرت علی(ع) هم اگر چه از نتیجه رأی‌زنی و انتخاب عثمان خشنود نبود اما با وی بیعت نمود (التجّار، ۱۹۸۶، الخلفاء الراشدون، ۲۵۸).

آن حضرت در برخی از موارد اگر چه خود عضو مجلس شورا نبود اما نتیجه شورای دیگران را هم می‌پذیرفت. و در همین راستا است که به نتیجه حکمیت در واقعه صفین که نوعی رأی‌زنی برای حکومت مسلمانان بود ملتزم شد اگر چه این حکمیت و شورا با نیرنگ عمرو بن عاص، چنان که می‌بایست مسیر صحیحی را نپیمود اما آن حضرت در مورد امر مهمی چون مسئله حکومت که حاصل مشورت مسلمانان بود، حکمیت را پذیرفت. و مهم‌تر اینکه پس از پذیرش حکمیت وقتی گروهی از همان کسانی که اصرار بر حکمیت داشتند اظهار نمودند که اشتباه کرده و توبه خواهند کرد و از آن حضرت خواستند که از تصمیم پیشین خود باز گردد و توبه نماید... حضرت فرمودند: وای بر شما آیا همه از رضایت و میثاق و عهد باز گردیم؟! مگر خدای متعال نگفته «ووفوا بالعقود» و «ووفوا بعهد الله اذا عاهدتم» (ابن ابی الحدید، ۱۹۵۹، شرح نهج البلاغه، ۲۳۶، ۲).

و از موارد دیگر می‌توان واگذاری خلافت به شورا در صلح امام حسن(ع) را نام برد که در این پیمان که امام با معاویه بسته بود یکی از موارد منقول این است که معاویه نباید بعد از خود ولیعهدی تعیین کند و کار حکومت پس از او به عهده شورای مسلمانان خواهد بود (مجلسی، ۱۹۸۳، بحار الانوار، ۴۴، ۶۵).

شرکت معصوم در شورا و طرف مشورت قرار گرفتن وی از واگذاری کار شرعی به شورا و پذیرفتن نظر شورا و همچنین پایبند بودن به عهد و پیمان را می‌توان فعل معصوم و جزء سنت بحساب آورد. که حداقل دلالت بر مباح بودن آن فعل می‌نماید. و بدین ترتیب می‌توان گفت استفاده از شورا در پرداختن به امور شرعی که نص‌شارع در مورد آن وجود ندارد بخصوص در مرحله اجرای احکام و استفاده از نظر اهل حل و عقد مشروع بوده

زیرا اصل شورا و عمل کردن به نتایج حاصل از آن قطعاً ولو به صورت اجمال مورد تأیید شارع بوده و پیامبر و امامان معصوم(ع) هم در شورا شرکت کرده و هم به نتایج آن تسلیم شده‌اند و در بیشتر مواقع نتیجه مشورت لازم‌الاجراء می‌بود.

لذا با توجه به مطالبی که بیان گردید می‌توان گفت که استفاده از شورا در پرداختن به امور شرعی که نص شارع در مورد آن وجود ندارد و حکم خاصی به لحاظ شرعی در مورد آن بدست ما نرسیده است و همچنین در تعیین مجری و نحوی اجرای این امور و بخصوص اجرای احکام اجتماعی اسلام و غیره می‌تواند بسیار رهگشا و کارساز باشد و مسلمانان می‌توانند این امور را به شور گذاشته و به همان نحو که اهل خبره و اصحاب حل و عقد تصمیم گرفته‌اند، برابر آراء آنان عمل نمایند.

۶- بیعت

بیعت از ماده (ب ی ع) گرفته شد و بیع در لغت به معنای فروختن است و در خرید هم به کار می‌رود و بیعت و مایعه عبارت است از: قرارداد؛ گوئی هر یک از دو طرف آن چرا دارد به دیگری می‌فروشد و خود را در اطاعت از طرف دیگر در اختیار او قرار می‌دهد تا در کار او مداخله نماید (ابن منظور، ۱۳۶۳، لسان‌العرب، ۸، ۲۶، ۲۳). در آیات دهم و هیجدهم از سوره فتح نیز به بیعت مصطلح اشاره شده و همچنین در آیه سیزدهم از سوره الممتحنه به چگونگی بیعت پیامبر با زنان تصریح شده است.

بیعت از آغاز رسالت پیامبر بین مسلمانان مطرح بود و بسیاری از کارهای مهم اجتماعی و دینی بر اساس بیعت حل و فصل می‌شد بیعت‌هایی که پیامبر با مسلمانان انجام داده تحت عناوین مختلف در تاریخ اسلام آمده است که از جمله آنان، بیعت عقبه اول و دوم، بیعت رضوان، بیعت پیامبر با زنان و... می‌باشد و پس از پیامبر نیز بیعت با خلفاء و امام علی (ع) و همچنین بیعت با امام حسن (ع) و غیره می‌باشد که در تمام این بیعت‌ها، مضمون و چرایی انجام آنها برای رسیدن به نتیجه حائز اهمیت می‌باشد.

مضمون بیعت‌ها روشن می‌باشد و در کتب تاریخی از آن سخن به میان آمده است. اما چرایی این بیعت‌ها که کمتر بدان توجه شده است بیش از مضمون آنها مورد توجه ماست که شاید بتواند پاسخگوی سؤالات ما باشد. سؤالی که در اینجا مطرح می‌شود این است که وقتی مردم به رسالت پیامبر ایمان آورده بودند و به همین جهت «مسلم» خوانده شدند چه لزومی داشت پیامبر در انجام بعضی از امور که هود بدان معتقد بوده با مردم عهد و پیمان منعقد سازد. و چرا در احکامی که جنبه عبادی و داد و ستد داشته (روا بودن خرید و فروش و حرام بودن ربا)، پیامبر از مردم نخواست که متعهد به انجام آن شوند؟ مثلاً از مردم نخواست که متعهد بر انجام روزه یا بر پایی نماز گردند یا ربا را برخورد حرام سازند بلکه این امور دینی را بدون قرارداد و باستناد به اینکه از فرامین الهی بوده و او نیز فرستاده خداوند است از مردم می‌خواهد که آن را انجام دهند.

اما در مسأله دفاع از او و یا جنگ با مشرکان قریش از مسلمانان که تسلیم او شده بودند، قرارداد منعقد ساخته است که نمونه بارز آن بیعت عقبه دوم می‌باشد که بر محور جنگ و دفاع می‌چرخد (ابن‌هشام، ۱۹۶۳، سیره‌النبی، ۲، ۳۰۳). و این می‌تواند بدین معنی باشد که خواسته‌های پیامبر می‌تواند بیرون از دایره تشریع نیز باشند لذا می‌توان گفت اگر قرار باشد امروزه کاری خارج از حوزه تشریع انجام شود نیازمند آن است که مردم در خصوص آن اتخاذ تصمیم کنند و همانطور که تاریخ نشان می‌دهد در صدر اسلام مسلمانان در چنین اموری از طریق بیعت کار را به پیامبر وا می‌نهادند.

تصمیم‌گیری در امور مهم اجتماعی مردم پس از پیمان مدینه، حاکی از تعهد آنان به پاره‌ای از امور بود که پیامبر اسلام (ص) بر آنها تأکید داشت. مسلمانان حکم آنچه را که جز تعالیم دینی و برخاسته از قرآن و سنت می‌دانستند نیازمند به تصویب یا بیعت یا معاهده نمی‌دانستند و اگر هم با حکام و مدعیان حکومت بیعت می‌کردند برای ایجاد تعهد بوده؛ تا آنچه را وی در جهت اجرای احکام یا تنظیم امور جامعه مقرر می‌داشته مشروط بر اینکه بر خلاف تعالیم دینی نباشد به مرحله اجرا در آورند.

اما پس از رحلت پیامبر اسلام آنچه به بیعت واگذار می‌شد امر تازه‌ای بود که در قرآن و سنت از آن یاد نشده و یا چنین متصور بود؛ و این امر عموماً بایست بوسیله مردم به مرحله اجرا در آید. بهمین جهت هرگاه کسی می‌خواست بر مردم حکومت کند تحت شرایطی با او بیعت می‌کردند و شرط عمده هم عمل به قرآن و سنت پیامبر اسلام بود. و تخلف از چنین بیعتی، به موجب سابقه ذهنی اعراب و دستور قرآن مبنی بر وجوب وفای به عهد «وفوا بالعقود» که در آیه دوم از سوره مائده آمده است، گناه محسوب می‌شد. حضرت علی (ع) با اینکه خود را شایسته‌ترین افراد برای اداره مردم می‌دانست نه خود از آنان خواست که با وی بیعت کنند و نه دوستداران خویش را بدین امر ترغیب می‌کرد (ابن اثیر، ۱۹۶۵، الکامل فی التاریخ، ۳، ۷۱). امام علی (ع) از قبول بیعت مردم خودداری کرده تا بدان جا که حضرت می‌فرماید «اگر مرا واگذارید همچون یکی از شمایم، و برای کسی که کار خود را بدو می‌سپارید بهتر از دیگران فرمانبردار و شنوایم. من اگر وزیر باشم بهتر است تا امیر شما باشم.» (شهیدی، ۱۳۸۱، ترجمه نهج‌البلاغه، ۸۵).

و همچنین در جایی دیگر حضرت حکومت را وظیفه‌ای می‌داند که بر اثر قرارداد با مردم بعهد وی نهاده شده است لذا می‌فرماید: «مردم مرا بر شما حقی است و برای شما نیز بر من حقی. بر من است که خیرخواهی از شما دریغ ندارم و حقی را که از بیت‌المال دارید بگذارم، شما را تعلیم دهم تا نادان ننماید و آداب آموزم تا بدانید. اما حق من بر شما این است که به بیعت وفا کنید و در نهان و آشکارا حق خیرخواهی ادا کنید. چون شما را بخوانم بیایید و چون فرمان دهم بپذیرید و از عهده برآیید.» (شهیدی، ۱۳۸۱، ترجمه نهج‌البلاغه، ۳۹).

همچنین از سخنان حضرت علی(ع) بر می آید که چون مردم از او خواستند که زمام امور را بدست گیرد، بدین امر قیام کرده و اگر مردم نمی خواستند چنین نمی کرد. آن حضرت در خطبه ۲۰۵ نهج البلاغه می فرماید: «به خدا که مرا به خلافت رغبتی نبود و به حکومت حاجتی نه؛ لیکن شما مرا بدان واداشتید و آن وظیفه را به عهده ام گذاشتید.» (شهیدی، ۱۳۸۱، ترجمه نهج البلاغه، ۲۳۹).

از این جملات به خوبی بر می آید که محدوده بیعت امام علی(ع) خلافت و امارت و سرپرستی جامعه برای اجرای احکام دینی بوده و در واقع همه مردم مسلمان که مقید به اجرای احکام دین بوده اند در اموری که نیاز به مجری دانسته و نمی توانسته اند آن را بر عهده تک تک افراد قرار دهند لذا با فردی صالح قرارداد می بستند تا این امور را اجرا نماید.

یا از صلح و بیعت امام حسن(ع) با معاویه می توان نتیجه گرفت که این صلح و بیعت بیشتر یک مصلحت اندیشی بوده چون آن حضرت در پی بیعت مردم می بایست صلاح آنان و آن چه مصلحت جامعه است را در نظر گیرد؛ لذا از آنان می خواهد نظر او را بپذیرند و با آن مخالفت نکنند. و هنگامی که می خواهد با معاویه صلح کند در خطبه ای به مردم می فرماید: «وحدت برای شما ارمغانی بهتر از تفرقه دارد و من آنچه را برای شما در نظر دارم بهتر است از آنچه شما برای خویشتن منظور می کنید بنابراین با امر من مخالفت موزید و رأی مرا رد مکنید» (ابن اثیر، ۱۹۶۵، الکامل فی التاریخ، ۱۱، ۴۷).

لذا می توان گفت: مجری و منتخب مردم می بایست در تصمیم گیری هایی خود مصلحت مردم و جامعه را همواره مدنظر داشته باشد و بر مردم است که از نظر او پیروی کرده و با آن مخالفت نورزند.

در بیعت با امام رضا(ع) نیز آمده است که در آن حضرت پس از گفتگوی بسیار با مأمون ولایت عهده را پذیرفت مشروط بدان که امر و نهی و قضاوت نکند و آن چه را که برپا است تغییر ندهد و مأمون هم این شرایط را پذیرفت (مجلسی، ۱۹۸۳، بحار الانوار، ۴۰، ۱۳۴). و این خود می رساند که می توان در بیعت شرایط خاصی را نیز گنجاند.

بطور کلی با استناد به سابقه تاریخی بیعت و روند آن می توان گفت که بیعت در اجرای احکام و تنظیم امور جامعه و در رأس آنها حکومت، اساس کار محسوب می شد. در واقع بیعت تعهد و قراردادی بود که بین افراد بسته می شد. و افراد در محدوده بیعت و انتخابی که می کردند خود را مکلف به اجرای دستورات دانسته و معتقد بودند که آیه «وفوا بالعقود» شامل آنان خواهد شد. لذا به لحاظ شرعی نیز خود را موظف به اجرای قوانین مصوب می دانستند.

اما مسلمانان حکم آنچه را که صراحتاً در شرع بیان شده جزء تعالیم دینی و برخاسته از قرآن و سنت بود نیازمند به تصویب یا معاهده نمی دانستند و اگر با حکام یا مدعیان حکومت بیعت می کردند برای ایجاد تعهد بوده تا وی آنچه را که در جهت احکام یا تنظیم امور جامعه مقرر می دارد بر خلاف تعالیم دینی نباشد.

اما در اموری که خارج از حوزه تشریع و یا احکام دینی بوده که انجام آنها لازم، ولی متصدی و مجری خاصی برای آنها تعیین نشده و مسلمانان بصورت دسته جمعی مخاطب اجرا بودند از طریق انجام بیعت، تصدی کار را به کسی وا می نهادند و باستناد قرارداد منعقد، طرف قرارداد را یاری کرده و از تصمیمات وی پیروی می کردند و حتی کسانی که مایل به بیعت نبودند نیز، حق کار شکنی در اموری که بموجب بیعت عملی می گشت را نداشتند؛ اگر چه ممکن بود انجام این امور منجر به زیان ایشان هم بشود و شاید بتوان گفت عمده ترین پیامدی که بیعت پس از رحلت نبی اکرم(ص) داشته، مشروعیت حکومت بوده و گرنه تمام مسلمانان پذیرفته بودند که حکومتها باید در حل و فصل امور از سنت پیامبر و قرآن مجید تبعیت کنند و خود حق تشریع حکم ندارند. و این باور می تواند به این معنا باشند که مردم با حاکم بیعت می کردند تا وی وسیله اجرای احکام دین و تنظیم کننده امور مسلمانان برابر موازین دین باشد و همین هدف به خوبی بازگو کننده این نکته است که مسلمانان برای اجرای آن چیزی که یا غیر ممکن بوده و یا بر خلاف نظم عمومی و به ناچار می بایست یک نفر در خصوص اجرا تصمیم بگیرد از طریق بیعت به حاکم واگذار کرده و خود را ملزم به تبعیت از او می دانستند و از سویی برکار حاکم و طرف قرار داد خویش نظارت کرده تا برابر مفاد قرارداد عمل نماید.

البته بیعت به گونه های مختلف قابل تحقق است که یکی از آن شیوه ها، اخذ رأی و انتخابات می باشد. در عصر ما نیز «رأی دادن» می تواند شکل گیری از بیعت در گذشته باشد که منجر به انتخاب حاکم شده و وی را مبسوط الید می گرداند و با بسط ید ایشان، بقیه، مجاز به دخالت در امور حکومت نخواهند بود به عنوان مثال در کشور ما که نظام جمهوری اسلامی می باشد مردم از طریق رأی گیری به انتخاب خبرگان اقدام کرده و سپس انتخاب فقیه جامع الشرایط از سوی نمایندگان و خبرگان ملت انجام می گیرد و اینگونه است که به حاکمیت ایشان فعلیت بخشیده می شود.

و یا مردم از طریق رأی گیری به انتخاب رئیس جمهور به عنوان امین و مسئول اصلاح امور جامعه و مجری قوانین اقدام کرده و آمادگی خود را جهت همکاری اعلام می دارند. زیرا انتخاب فردی بعنوان نماینده مردم برای جامعه بدون همراهی و حمایت مردم راه به جایی نخواهد برد.

با بررسی تاریخ معاصر ایران و نهضت مشروطه گسترش مشارکت مردم در سرنوشت خود را ملاحظه خواهیم کرد که نمونه‌هایی همچون لغو امتیاز تنباکو و تغییر نظام پادشاهی به نظام مشروطه مردمی و تشکیل مجلس شورای ملی بر اساس آموزهای دینی، حکایت از این امر می‌کند.

به اعتقاد آخوند خراسانی در ممالک مشروطه زمام کلیه امور مملکت را خود ملت بالاستحقاق و بالأصاله مالک بوده و حقیقت انتخاب وکلای دارالشوری عبارت است از تفویض همین مالکیت در مدت مقرر به آنان لذا مفتاح سعادت مملکت و التزام امور دین و دنیای ملت فقط منحصر به حسن انتخاب ملت است (کدیور، ۱۳۸۶، جایگاه دین و حقوق مردم در حکومت مشروطه، ۶۹).

محقق نائینی نیز مشارکت مردم در امور حکومت سیاسی را با توجیه نظری نظام مشروطه و نهادهای مرتبط با آن همانند مجلس که نمایندگان مردم در آن حضور دارند، توجیه کرده و آن را حقوق ملت می‌داند (نائینی، ۱۴۲۴، تنبیه الامه و تنزیه المله، ۱۴۳). آیه‌الله نائینی قسمتی از کتاب خود «تنبیه الامه و تنزیه المله» را به شرایط صحت و مشروعیت دخالت نمایندگان منتخب مردم در امر سیاست و وظایف آنان اختصاص می‌دهد. در جهان بینی امام خمینی (ره) نیز دین از سیاست جدا نیست و حکومت هم از مردم جدا نمی‌باشد (موسوی خمینی، ۱۳۷۸، امام خمینی و حکومت اسلامی، ۱۶، ۳۸۸).

۷- نتیجه گیری:

هر چند که در حوزه تشریع ابتدا خداوند باری تعالی و سپس نمایندگان او (ص) و معصومین (ع) هستند دخالت می نمایند اما باید گفت که بعد از استنباط احکام که به استناد موازین دینی، با مجتهدین دین است؛ مردم نیز می توانند در حوزه تشریع و قانونگذاری و یا اجرای احکام، مداخله نمایند و راهکارهایی برای مشارکت مردم در قانونگذاری وجود داشته و این امر قابل تحقق است.

در آموزه های دینی به سه واژه که مرتبط با قانونگذاری و اجرای قانون است برخورد می شود که عبارتند از تشریع، شورا و بیعت. با بررسی جایگاه این سه واژه در آموزه های دینی و حدود کارآیی هر یک در حوزه دین، با توجه به عملکرد پیامبر (ص) و امامان معصوم و صحابه، حدود و مشارکت مردم در قانونگذاری و اجرای احکام توسط مردم تبیین شده و نتیجه گیری می شود که: بسیاری از کارهای مهم اجتماعی و دینی از آغاز رسالت پیامبر بر اساس بیعت و مشورت حل و فصل می شد. اصل شورا و عمل کردن به نتایج حاصل از آن قطعاً ولو به صورت اجمال مورد تأیید شارع بوده و پیامبر و امامان معصوم (ع) هم در شورا شرکت کرده و هم به نتایج آن تسلیم شده اند و در بیشتر مواقع نتیجه مشورت لازم الاجراء می بود.

می توان گفت که شورا در چگونگی اجرای احکام شرعی که نص صریح درباره آن وجود ندارد، می تواند دخالت تام داشته باشد لذا می توان گفت که شورا یکی از مواردی می باشد که مردم می توانند بوسیله آن در اجرای احکام و چگونگی اجرای آن یا تعیین مجری دخالت نمایند. واز طرفی اصل حکومت نیز ناشی از بیعت و تعهد مردم بوده و در گذشته در جامعه اسلامی هیچ کس نمی توانسته بدون تحقق بیعت تشکیل حکومت دهد و بخصوص در اجرای احکام و تنظیم امور جامعه بیعت اساس کار محسوب می شده و کارهایی که حکم خاص به لحاظ شرعی در مورد آن وجود نداشت به شور نهاده می شده و مردم در قانونگذاری و اجرای احکام دینی و تعیین مجری و ... دخالت داشته اند لذا امروزه نیز مردم می توانند در امر قانونگذاری و اجرای احکام سهیم باشند چندانکه باید توجه داشت که بیعت می تواند به گونه های مختلفی قابل تحقق باشد و یا نظر مردم در امر قانونگذاری و امور اجرایی مورد شور قرار گیرد. البته امروزه بیعت به گونه های مختلف قابل تحقق است که یکی از آن شیوه ها، أخذ رأی و انتخابات می باشد. در عصر ما نیز «رأی دادن» می تواند شکل دیگری از بیعت در گذشته باشد که منجر به انتخاب حاکم شده و وی را میسوط الید می گرداند و با بسط ید ایشان، بقیه، مجاز به دخالت در امور حکومت نخواهند بود به عنوان مثال در کشور ما که نظام جمهوری اسلامی می باشد مردم از طریق رأی گیری به انتخاب خبرگان اقدام کرده و سپس انتخاب فقیه جامع الشرایط از سوی نمایندگان و خبرگان ملت انجام می گیرد و اینگونه است که به حاکمیت ایشان فعلیت بخشیده می شود.

و یا مردم از طریق رأی گیری به انتخاب رئیس جمهور به عنوان امین و مسئول اصلاح امور جامعه و مجری قوانین اقدام کرده و آمادگی خود را جهت همکاری اعلام می دارند. زیرا انتخاب فردی بعنوان نماینده مردم برای جامعه بدون همراهی و حمایت مردم راه به جایی نخواهد برد.

شورای نگهبان که منتخب مردم است در مخالفت یا عدم مخالفت مصوبات مجلس با موازین شرعی به رایزنی پرداخته و حاصل مشورت خود را ابراز می دارند و همچنین نظر مجمع تشخیص مصلحت نظام، که درپاره ای از موارد ناظر به امر شرعی است برگرفته از مشورت اعضاء و رأی اکثریت است. و چنین رأیی؛ به ویژه وقتی مورد نظر فقهای شورای نگهبان در خصوص مخالفت مصوبه، با موازین شرعی باشد لزوماً جنبه شرعی بخود می گیرد. و مردم همواره از طریق انتخاب رئیس جمهور و نمایندگان مجلس شورای اسلامی و شوراهای شهر و روستا، توسط منتخبان و نمایندگان سیاسی منتخب خود، می توانند نظرات و سلايق و انتظارات خود را دنبال کرده و جامعه عمل ببوشانند و با استفاده از صندوق های رأی در پی تحقق خواسته های خود باشند.

منابع

۱. ابن ادريس، محمد بن منصور. (۱۴۱۱)، السرائر الحاوی لتحرير الفتاوى الاسلامی، قم چاپ دوم، مؤسسه النشر.
۲. ابن کثیر، الامام الحافظ ابی لفداء اسماعیل. (۱۹۸۸)، البدايه و النهايه، دار احیاء التراث العربی، بیروت.
۳. ابن عساکر، علی بن الحسن. (۱۹۹۵)، تاریخ مدینه دمشق، دارالفکر، بیروت.
۴. ابن ابی الحدید. (۱۹۵۹)، شرح نهج البلاغه، دار احیاء الکتب العربیه، بیروت.
۵. ابن منظور، ابوالفضل جمال الدین محمد بن مکرم. (۱۳۶۳)، لسان العرب، ادب الحوزه، قم.
۶. ابن هشام، عبدالملک. (۱۹۶۳)، سیره النبی، مکتبه محمدعلی صبیح و اولاده، قاهره.
۷. ابن اثیر، عزالدین علی بن محمد. (۱۹۶۵)، الکامل فی التاریخ، دارصادر، بیروت.
۸. الأربلی، علی بن عیسی. (۱۹۸۵)، کشف الغمه فی معرفه الاثمه، دارالاضواء، بیروت.
۹. احمد امین، صخی الاسلام. (۱۹۳۳)، مکتبه النهضه المصریه، قاهره.
۱۰. امین، أحمد. (۱۹۶۴)، فخر الاسلام، مکتبه النهضه المصریه، القاهره.
۱۱. امین، أحمد. (۱۹۳۳)، ضحی الاسلام، مکتبه النهضه المصریه، بی جا.
۱۲. خمینی، سید روح الله. (۱۳۷۸)، امام خمینی و حکومت اسلامی، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره).
۱۳. سائیس، محمد علی. (۱۳۹۴)، تاریخ فقه اسلامی، ترجمه عبدالاحد فضلی، نشر احسان، تهران.
۱۴. شهیدی، سید جعفر. (۱۳۷۱)، ترجمه نهج البلاغه، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، تهران.
۱۵. شیخ طوسی، ابوجعفر محمد بن الحسن. (بی تا)، النهايه فی مجرد الفقه و الفتوی، انتشارات قدس محمدی، قم.
۱۶. شهید اول، محمد بن مکی. (۱۴۱۱)، اللمعه دمشقیه، چاپ اول، دارالفکر، قم.
۱۷. شمس الدین الدمشقی، محمد بن احمد. (۱۴۱۵)، جواهر المطالب فی مناقب الامام علی بن ابی طالب (ع)، مجمع احیاء الثقافه الاسلامیه.
۱۸. شافعی، محمد بن ادريس. (۱۹۸۳)، الام، دارالفکر، بیروت.
۱۹. روزنامه عصر ایران. (۱۳۸۷)، کد خبر ۶۳۶۵۲.
۲۰. علامه حلی حسن بن یوسف. (۱۴۱۸)، قواعد الاحکام، چاپ اول، مؤسسه نشر اسلامی، قم.
۲۱. محقق حلی جعفر بن الحسن. (۱۴۰۹)، شرایع الاسلام، چاپ دوم، انتشارات استقلال، تهران.
۲۲. النجّار، عبدالوهاب. (۱۹۸۶)، الخلفاء الراشدون، دارالقلم، بیروت.
۲۳. کدیور، محسن. (۱۳۸۶)، جایگاه دین و حقوق مردم در حکومت مشروطه از دیدگاه آخوند، مجله آیین، ش ۲۶.
۲۴. مجلسی، محمد باقر. (۱۹۸۳)، بحار الانوار، مؤسسه الوفاء بیروت.
۲۵. نائینی، میرزا محمد حسین غروی. (۱۴۲۴)، تنبیه الامه و تنزیه المله، انتشارات حوزه علمیه، قم.